

اخلاقیات در تمدن‌ها و ادیان باستان

دکتر فرشته آهنگری

عضو هیأت علمی بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی

س‌آغاز

بر خلاف آموزه‌های اخلاقی رایج در مصر و بابل، اخلاقیات هندی از همان ابتدا جنبه فلسفی داشت. در نوشته‌های هندی و دها - اخلاقیات بخش جدایی‌ناپذیر تفکر فلسفی و مذهبی را درباره سرشت و خصلت واقعیات تشکیل می‌دهد. این نوشته‌ها، ریشه در ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد دارد و به عنوان کهن‌ترین نوشته‌های فلسفی شناخته شده‌اند و آنچه که درباره نحوه زندگی بیان می‌کنند می‌تواند نخستین اخلاقیات فلسفی به‌شمار آید و دها، از جهاتی به عنوان ادعیه به‌شمار می‌روند اما خدایانی که در آنها اشاره شده اشخاص نیستند بلکه جلوه‌های حقیقت نهایی هستند. در فلسفه ودایی، اصل اساسی جهان و کائنات یا آن واقعیت نمایی که جهان بر اساس آن بنا شده اصل ریتام (ritam) است که نظریه حق در غرب از آن گرفته شده است. آنها به وجود یک اخلاق در دو جنبه درست و حقیقی قائل بودند که در خود کائنات نهفته است. حقیقت و راستی با یکدیگر پیوند یافته‌اند تا بتوان پرده‌های توهم را کنار زد و حقیقت وجود انسان را درک نمود. در این جا، انسان روشن‌اندیش کسی است که بداند حقیقت چیست و بر اساس حق و راستی زندگی کند، زیرا حقیقت و راستی از یکدیگر جدا نیستند و مفهوم مشترکی را تشکیل می‌دهند. بنابراین اخلاقی که در ذات و جوهر جهان وجود دارد فارغ از جنبه‌های علمی و کاربردی آن نیست (۱). این جنبه عملی براساس چهار آرمان شکل گرفته است که عبارتند از: کامیابی، رفاه، وظیفه اخلاقی و کمال روحی یعنی آزاد شدن از وجود محدود. از این نهایت‌ها، فضایل معینی سرچشمه می‌گیرند که عبارتند از: صداقت، راستی، خیرخواهی، عدم تعرض، نجابت و خلوص درونی. از سوی دیگر کذب، خودمحوری، جادو، زما و صدمه زدن به موجودات زنده، جزو جنبه‌هایی می‌باشند که باید محکوم گردند. از آن‌جا که قانون ابدی اخلاقی بخشی از جهان هستی به‌شمار می‌رود رفتار شایسته، رفتاری است که

در هماهنگی با جهان هستی باشد و طبیعی است که به همین دلیل، چنین رفتاری می‌تواند پاداشی شایسته به دنبال داشته باشد. هدف رفتار درست در ریگ ودا، کامیابی، بهشت یا جاودانی یاد شده است. ولی در جایی از ریگ ودا نیز بر رفتار درست بنابر وجدان و فهم شخص، به عنوان یک فضیلت یا ارزش مستقل تأکید شده است (۲).

نکته مهم، تنیدگی حیات اخلاقی مردم هند با نظام طبقاتی بود. در این سرزمین، قانون نامه اخلاقی تقریباً از نظام طبقاتی جدایی‌ناپذیر بوده و هست. سلوک اخلاقی همان «درمه» بود یعنی آن قانون زندگی که نظام طبقاتی برای هر کس تعیین می‌کرد. این مفهوم سلوک اخلاقی چندان کهن است که حتی امروزه برای همه هندوان دشوار و برای اکثرشان ناممکن است که خود را اعضای طبقه خاصی ندانند و به اطاعت از قوانین آن مکلف نباشند. اعتقاد هندوان آن بوده که زندگی را فقط بر این فرض می‌توان فهمید که هر وجودی به کیفر گناهان زندگی گذشته خواهد رسید یا از ثمرات تقوای آن دوره برخوردار خواهد شد. هیچ عملی، بزرگ یا کوچک، نیک یا بد، نمی‌تواند بدون معلول باشد. هر چه در جهان انجام گیرد فاش می‌شود. این قانون «کرمه» است یعنی قانون کردار، قانون جهان معنوی. این اعتقاد از نظر زیست‌شناسی حقایق بسیاری را دربردارد. ما تجسمات مجدد نیاکان خود هستیم و در فرزندانمان دوباره تجسم خواهیم یافت و معایب پدران تا حدی، حتی پس از گذشت چندین نسل به فرزندان می‌رسد. کرمه، اسطوره‌ای عالی بود که افراد ددمنش را از قتل و دزدی و دیگران را از تعلق و خست در احسان و اعانه مذهبی بازمی‌داشت. درعوض، حس وحدت و تعهدات اخلاقی را به تمام زندگی می‌کشاند و بیش از هر تمدن دیگری به قوانین اخلاقی، وسعت و کاربردی گسترده و منطقی می‌داد. کرمه، یکی از آن ابداعات بسیاری است که انسان به عمل آورده است تا شر را جسورانه تحمل کند و با زندگی با حالتی

دکتر فرشته آهنگری: اخلاقیات در تمدن‌ها و ادیان باستان

می‌شدند. انسان‌هایی که می‌خواستند منصب بر گزینند در خانه به عنوان قانون‌گذاران رعایا و خدمتکاران خانواده تعلیم یافته بودند و به اصل کردار، کلی‌تر از آنچه به معنای شرافت است نیاز داشتند. این تحول سیاسی و اجتماعی سریع یونانیان، علاقه به ارزیابی عقلانی عقاید را قوت بخشید.

در یونان باستان بین نیکی و علائق و منافع شخصی مرز بندی مطلقى نبود. آنها پذیرفته بودند که زندگی توأم با فضایل اخلاقی ممکن است مطلوب‌ترین راه نیل به پیشرفت مادی نباشد. اما، آنها تصور نمی‌کردند که ثروت و امکانات مادی، عامل اصلی یک زندگی خوب به‌شمار می‌رود. دین، در اخلاق مردم تأثیر زیادی نداشت زیرا در آن زمان دین یونانی از آغاز مجموعه ای از مراسم جادویی بود و به اخلاق مربوط نمی‌شد. در دین یونانی، اجرای صحیح تشریفات سنتی بیش از درستی و پاکی انسان اهمیت داشت و خدایان آسمانی و زمینی یونانیان از لحاظ عفت و شرافت و نجابت سرمشق‌های عالی به انسان نمی‌دادند. حتی در اسرار التوسی، اجرای مراسم بزرگ‌ترین وسیله رستگاری و رهایی از عذاب به شمار می‌رفت و پاکی روحی و کرامت اخلاقی مطرح نظر نبود. با این وصف، دین یونانی بر خلاف آنچه در آغاز به نظر می‌رسد از لحاظ اخلاق به مردم و دولت کمک‌هایی نهایی می‌کرد، چنان‌که مراسم تطهیر گرچه از امور تشریفاتی بودند یونانیان را به عادات اخلاقی خو می‌دادند. همچنین، خدایان یونانی با همه ضعف‌های خود کمابیش در نشر فضیلت موثر افتادند زیرا معمولاً بر ستمکاران خشم می‌گرفتند، از متکبران انتقام می‌کشیدند، دور افتادگان از وطن و نیازمندان را پناه می‌دادند و با قدرت خود، پیمان شکنان را به کیفر می‌رساندند. مثلاً "دیکه" (خدای عدالت) ظلم را بی‌پاسخ نمی‌گذاشت و "ائومنیوس" (مهربانان)، قاتلان را تا سر حد جنون و مرگ تعقیب می‌کرد (۱).

یونانیان قرن پنجم، نمونه اخلاق ستوده نبودند. رشد فکری، بسیاری از آنان را نسبت به سنن اخلاقی بی‌اعتنا ساخته و به صورت افرادی غیراخلاقی درآورده بود. جامعه آتن به عدل قانونی و قضایی مشهور بود و لکن مردم آن به ندرت نسبت به کسی جز فرزندان خود عطف و هم‌نوعی ابراز می‌داشتند. از وجدان خود چندان آزار نمی‌دیدند و هرگز در فکر آن نبودند که همسایه را چون خویشان دوست بدارند. در محاورات افلاطون، زندگی به نحوی آراسته و آمیخته با ادب جلوه‌گر است. لکن در کمدی‌های آریستوفان از این خاصیت اثری نیست و در سخنرانی‌های عمومی، اهانت‌های شخصی را روح بلاغت

امیدوار روبه‌رو شود. در الهیات هندو، روان لافل این تسلی را دارد که فقط باید بار نتایج کردارهای خود را بر دوش کشد و اگر در کل هستی شک نکند می‌تواند شر را مجازاتی سپنجی بداند و چشم به راه پاداش‌های محسوس فضایل و اعمال نیک انجام داده خود باشد (۳). «ریته» یا نظم جاودانی در آغاز قانونی بود که ستارگان را در مسیرشان نگاه می‌داشت، اندک اندک قانون راستی هم شد. ریته، آن آهنگ کیهانی و اخلاقی است که هر کس نخواهد سرگشته و نابود شود باید از آن پیروی کند. ریته به نظم اخلاقی، علو و حرمت و به کار آن حتمیت و حقانیت بخشید.

خدایان هندی، ثواب پندارها و گفتارها یا کردارها را از لحاظ باطن (یعنی نیت عامل آن‌ها) تشخیص می‌دهند و به نسبت آن‌ها، پاداش یا مجازات عطا می‌کنند. بدخواهی، زشت‌گویی، دروغ، نفرین، بهتان، غیبت، نادرستی، سحر، قمار، نفس‌پرستی، هرزگی یا زما، دزدی، و هر نوع گزندگی به زندگی، گناه محسوب می‌شود. حال آن‌که امانت، درستی، همدردی، خیرخواهی، پرهیز از خشونت، راستگویی، سخن سودمند و دلپذیر، پرهیزگاری و تسلط بر حواس، ایمان خاضعانه و ریاضت، فضایی هستند که به نهایت ستایش شده‌اند. برگزاری نادرست مراسم قربانی، هرزه‌خواری و پذیرش بی‌اندازه، از علل دیگر فسادند. حتی معاشرت با گناهکاران می‌تواند شخص را آلوده کند. ناتوانی از فهمیدن یا اعتراف می‌تواند از زشتی گناه بکاهد. ولی برای گناهان غیر عمد، اتفاقی یا غیرقابل اجتناب، طلب اغماض می‌شود. عشق متقابل، احترام و سازندگاری، اطاعت از پدر و مادر، اشتراک هدف، خطاب پسندیده و سودمند و عشق و تعهد زناشویی به اعضای خانواده اندرز داده می‌شود. زن از مرتبه‌ای بلند و مهرآمیز برخوردار است و می‌تواند گاه شوهر خود را برگزیند یا دوباره ازدواج کند (۴).

فلسفه اخلاق در قرن ۵ قبل از میلاد در یونان با ظهور سقراط آغاز شد. او رسالت خود می‌دانست تا پیروانش را به نتایج عقلی عقاید و اعمالشان آگاه سازد. جامعه یونان آن زمان در حال تغییر سریع از فئودالیت به دموکراسی صنعتی - بازرگانی بود و تبیین‌های دینی و اجتماعی که از طریق فرایند طبیعی تقلید اجتماعی و تعلیم خانوادگی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد با دستیابی طبقه بازرگان به قدرت، زیر سوال رفت. قواعد جدید کردار، مستلزم اقتصادی بازاری بود که در آن پول شریف‌تر از اصل و نسب به حساب می‌آمد و در آن انسان‌ها به طور یک‌سان تنها به عنوان خریدار و فروشنده شناخته

می‌شمرند. تعارفات آنان معمولاً قلبی و ساده بود. به کسی تعظیم نمی‌کردند زیرا این کار در نظر آنان از بقایای دوران پادشاهی بود. غریبان را حتی بدون شناسایی قلبی، به گرمی می‌پذیرفتند. مهمانی که به خانه‌ای دعوت می‌شد حق داشت که مهمان دیگری را بدون دعوت با خود به آن جا ببرد. اغنیا با بذل و بخشش‌های عمومی و خصوصی، سخاوتمندی خود را نشان می‌دادند. کلمه «فیلاتروپی» یا انسان‌دوستی، لفظاً و عملاً یونانی است. صدقه و خیرات نیز برقرار بود. مؤسسات بسیاری برای پذیرایی بیگانگان، معالجه بیماران، حفظ پیران و فقیران برپا بود. دولت برای کسانی که در جنگ‌ها زخمی و ناقص می‌شدند حقوقی معین می‌کرد و تربیت کودکانی را که بدان سبب بی‌پدر می‌مانند خود به عهده می‌گرفت. مردم یونا بیشتر دوست داشتند که به زیرکی و تیزهوشی موصوف باشند تا به امانت و درستی، و فکر می‌کردند که امانت، ساده‌لوحی است. در یونان، یافتن کسانی که از خیانت به وطن امتناعی نداشته باشند آسان بود. رشوه، طریقه شایع ترقی، وسیله فرار از مجازات و راه پیروزی‌های سیاسی بود. اخلاقیات براساس قومیت بود. گزنفون در رساله‌ای که درباره تعلیم و تربیت نوشته است صریحاً توصیه می‌کند: «در وقت معامله با دشمنان میهن از دزدی و دروغ اجتناب نباید کرد». در میان یونانیان، آداب اجتماعی و مذهب، اعمال فاتحان جنگ را محدود نمی‌کرد. حتی در جنگ‌های داخلی، رسم معمول آن بود که شهر مغلوب را غارت کنند و هرچه را که زنده بود معدوم سازند. این که مردم اسپارت به آسانی درباره موازین اخلاقی تردیدپذیر با مردم آتن توافق پیدا می‌کردند خود دلیل آن است که عدم اعتنا به اصول اخلاقی، یکی از عناصر فعال روح یونانیان بود (۳).

رواق‌گرایی در سال ۱۵۵ بعد از مسیح در روم مبنای فلسفی قانون روم را تشکیل داد. متفکران رواقی در دوره رومی، آرمان‌شهر یونانی را به شهرهای بین‌المللی جهان محور، تغییر دادند. اپیکتتوس، برده یونانی، وقتی در روم به آزادی رسید مجموعه‌ای از قوانین انسانی را ارائه کرد (۵). قانون، پایدارترین جنبه مشخص رومی بود و در دوره هادریانوس تشکل نهایی قانون رومی آغاز شد. در دوران حکومت او و جانشینانش، فلسفه رواقی که حکومت روم را در دست داشت در حقوق روم نیز نفوذ کرد. رواقیون اعلام کردند که قانون باید با اصول اخلاقی توافق داشته باشد و جرم بسته به نیت در عمل است نه در نتایج حاصله.

دین رومی از پاره‌ای لحاظ، اخلاق بود. تکیه آن بر آئین پرستش چنین معنی می‌داد که خدایان، نه به نیک‌منشی بلکه به هدایا و اوراد پاداش می‌دهند و دعا‌های آن نیز کمابیش همیشه خواهان نعمت‌های مادی یا پیروزی نظامی بود. خدایان جز چند تن، ارواحی هراس‌انگیز بودند بدون اخلاق و بزرگ‌منشی. با این وصف، دین کهن روم سرچشمه اخلاقیات و نظم و نیرو در شخص، خانواده و دولت بود. زیرا پیش از آن که کودک بتواند معنی شک را دریابد خمیره سرشتش در پرتو ایمان از فرمان‌برداری و وظیفه و آراستگی، مایه می‌گرفت. رومی‌های تربیت یافته آن زمان، فرمان‌بردار، محافظه‌کار، وفادار، شکیبیا، حرمت‌گذار، محکم، جدی و اهل عمل بود. از انضباط لذت می‌برد و هیچ‌گونه ژاژخایی درباره آزادی را نمی‌پذیرفتند. فرمان‌برداری می‌کردند تا فرمانروایی بیاموزند. حق دولت می‌دانست که در امور اخلاقی و درآمد ایشان پژوهش کند و ارج ایشان را از روی خدماتشان بر مملکت معلوم گردانند. به فردگرایی و نبوغ بدگمان بودند. از خیال‌پردازی به دور بودند چنان که حتی نتوانستند اساطیری خاص خود پدید آورند. برای علم محض، مصرفی نمی‌یافتند و به فلسفه بدبین بودند چون آن را گدازنده اهریمنی باورها و شیوه‌های کهن می‌یافتند. به سبب شیوه زندگی ایشان از افلاطون یا ارشمیدس یا مسیح، هیچ دریافتی نداشتند. فقط می‌توانستند بر جهان فرمانروایی کنند (۳).

از زمان لائوتزه تاکنون، چین فیلسوف‌پرور بوده است، همچنان که هند، برترین زادگاه فلسفه اولی و دین گسیخته نمانده است. در قرن‌های ششم و پنجم ق.م، چین همانند ایران، هند و یونان نوابغ درخشانی به عرصه فلسفه و ادب عرضه داشت. لائوتزه، بزرگ‌ترین فیلسوف پیش از کنفوسیوس است. او به حکمت سکوت، وقوف داشت و عمر بسیار کرد. هر چند که اساساً وجود او مورد تردید است. آنچه همه بر آند این است که "تائوته چینگ" یعنی کتاب صراحت و فضیلت مهم‌ترین متن فلسفه تائویی است. در کتاب تائوته چینگ، تعالیم اخلاقی نیز وجود دارد که سراسر آنها در دو اصل و دو قاعده، یکی مثبت و دیگری منفی خلاصه می‌شوند. اصل دستور مثبت آن است که هر نفس آدمی باید در درون وجود خود، طبیعت تائو (= خدا) را متجلی سازد و رفتار و گفتار خود را با سکون و آرامش قوه تائو موزون سازد و با تائو عمل کند ولی بدون من بودن و انسانیت، از محصول تائو بدون تصرف و تملک بهره برد. اما اصل و قاعده منفی آن است که در برابر جریان آرام و نرم طبیعت،

دکتر فرشته آهنگری: اخلاقیات در تمدن‌ها و ادیان باستان

بتوان آن را قانون حیات در سراسر عمر قرار داد؟ او گفت: آری، عمل متقابل و آن، این است: آن چه را که بر خود روا نمی‌داری بر دیگران روا ندار. این سخن که کنفوسیوس در آن قانون حسن رابطه افراد بشر را وضع کرده است شبیه به قانون زرین عیسوی است که در انجیل آمده ولی، وی در این کلام، قضیه را به صورت منفی ایراد کرده است شبیه به قانون زرین عیسوی است که در انجیل آمده، اما عیسی مسیح(ع)، قضیه را به صورت مثبت تقریر نموده است. از این جاست که بعضی محققان غرب گفته‌اند فرمول این حکیم چینی را قانون سیمین باید نام نهاد.

کنفوسیوس در کتاب «تعالیم من» همین دستور اساسی زندگی را به صورت قضیه مثبت نیز شروع کرده که بیان وی کاملاً مطابق با سخن عیسی مسیح(ع) در انجیل می‌شود. در آن جا گفته است: در زندگانی اخلاقی انسان، چهار تکلیف موجود است که من نتوانستم آن‌ها را به درستی انجام دهم. نخست آن که با پدرم آن چنان رفتار کنم که خود می‌خواهم فرزندانم با من رفتار کنند. دوم آن که به پادشاه خود آن چنان خدمت کنم که می‌خواهم وزیر من، مرا خدمت کند، سوم آن که با برادر خود چنان سلوک کنم که می‌خواهم برادران من با من سلوک کنند و چهارم درباره دوستان خویش عملی پیش گیرم که توقع دارم آن‌ها با من پیش گیرند. با این همه باید گفت که دستور اخلاقی او همپایه دستور عیسی(ع) و تائوئیست‌های چینی نیست، زیرا در برابر دستورهای تائوئیست‌ها که شعار «جزای بدی را به نیکی» مبنای عمل خود قرار داده‌اند، قایل به حدی گردید. چنان که گفته‌اند: روزی از او سؤال کردند که نظر او در باب پاداش بدی به نیکی چیست؟ وی پاسخ داد: «اگر بدی را به نیکی کیفر دهی، نیکی را به چه پاداش خواهی داد؟»

احسان را به احسان ولی رفتار بد را با عدالت باید مقابله کرد. «از این قرار وی برای دستور عمل متقابل خود که میزان اخلاقیات اوست سرحدی وضع کرد و مردمان بدکردار و ستم‌پیشه را شایسته احسان ندانسته بلکه آن‌ها را مشمول حکم عدل و داد می‌داند (۳). چکیده برنامه کنفوسیوس در کتاب «آموزش بزرگ» آمده است: پیشینیان می‌خواستند فضیلت اعلا را در سراسر کشور پخش کنند، نخست امارت‌های خود را به خوبی انتظام می‌بخشیدند، برای انتظام بخشیدن به امارت‌های خود، نخست به خانواده‌های خود نظام می‌دادند، برای نظام دادن به خانواده خود، نخست نفوسشان را می‌پروردند، برای پروردن نفوس خویش، نخست قلوب خویش را پاک می‌کردند، برای

مقاومت و مخالفت ساز نکند و در سیر مبارک آن با کردار ناجور، مانع و حایلی ایجاد نماید و بالاخره کتاب تائوته چینگ می‌گوید که: انسان باید "وو-وی" یعنی سکون نفس و عدم تعدی و عمل آمیخته به تسلیم و تفویض را به جا آورد. از این سبک رفتار و طریقه نفسانی به خودی خود مهر و محبت حقیقی زاییده می‌شود و از آن سادگی و بساطتی لطیف پدید می‌آید. روابط جانداران و آدمیان با یکدیگر بر قاعده استوار رضا و خوشدلی قرار می‌گیرد همان‌طور که آن شخص خود را از تمایلات ناپسند نفسانی، مانند خشم و جاه طلبی و آزار به دیگران دور می‌کند. در حقیقت این قوه منفی نیست بلکه نیرویی مثبت و مفید است.

پس از لائوتزه، معروف‌ترین فیلسوف تائوئیزم، چوانگ-تزو است که در قرن چهارم قبل از میلاد می‌زیسته است. از این حکیم سی و سی مقاله به جا مانده است. نویسنده این مقالات در باب اخلاق، فلسفه‌ای وضع کرده است و می‌گوید: آدمی دارای دو حس یعنی خصومت و محبت یا جذب و دفع یا رغبت و نفرت است و از این رو، هر دو جنس مختلف با یکدیگر آمیزش کرده توالد و تناسل می‌کنند ولی هیچ‌یک از این دو حالت موجد سکون و آرامش مطلق نیستند. سعادت و شقاوت یا امنیت و خطر یا بیماری و تندرستی به تعاقب و توالی می‌آیند و بر طبق قانون علت و معلول در یکدیگر تفاعل می‌کنند و می‌روند.

در سال ۵۵۱ ق.م کنفوسیوس به دنیا آمد. او همه عمر خود را به آموزگاری می‌گذراند. از او پنج اثر به نام «پنج چینگ» یا «وسنج شرعی» برجای مانده است. او در کتاب سوم خود «شی چلینگ» یا «کتاب چکامه‌ها» به حیات انسانی و اصول اخلاقی پرداخته است. اعمال خلایق در عصر ظهور کنفوسیوس آلوده به فساد و تباهی شده بود ولی در ذات و نهاد ایشان برای اصلاح و تصفیه، آمادگی و استعدادی وجود داشت. از این رو، او بیش از هر چیز اخلاق را مورد توجه قرار داد. هرج و مرج عصر خود را هرج و مرج اخلاق می‌دانست و آن را معلول ناتوان شدن عقاید کهن و پخش شکایت سوفسطایی درباره صواب و خطا می‌شمرد و باور داشت که برای درمان آن نباید به اندیشه‌های کهن متشبه شد بلکه باید دانشی بیشتر به دست آورد و با ایجاد زندگی خانوادگی منظم، اخلاق را احیا کرد. کنفوسیوس در چنین وضعی گفت که: مردم از جاده مکارم اخلاق دور مانده‌اند و ناچار باید به صراط مستقیم باز گردند. روزی کسی از او سؤال کرد: آیا در جهان دستوری کلی وجود دارد که

تحت تاثیر دین زرتشت برخاستند و بعداً وارد اروپا شدند و افکار فلسفی غرب را به شدت زیر نفوذ درآوردند.

از دیدگاه دین زرتشت، انسان مرکب از جسمی است که در معرض نابودی قرار دارد و روحی که نامیرا و جاودان است مهم‌ترین قوای روحانی انسان علاوه بر خرد یا عقل عبارتند از: دنا، یا وجدان، اوروان یا روح، و فره وشی یا فرشته نگهبان. انسان دارای آزادی اراده است و در برابر کردار نیک و کردار بد خویش، مسئولیت دارد. انسان باید بپذیرد که طریق صواب و صلاح یکی بیش نیست و باید میان حق و باطل و حقیقت و دوزخ و خیر و شر، یکی را برگزیند. انسان قدرت دارد که بین اعداد یکی را انتخاب کند. همه چیز به انتخاب خود او بسته است و آدمی، خداوند سرنوشت خویش است. نقطه اصلی و پایه اساسی اخلاق در آئین زرتشت بر روی این قاعده است که نفس و ضمیر هر فرد یک میدان نبرد دائمی بین خیر و شر است. روزی که اهورامزدا، آدمی را بیافرید او را آزادی عمل اعطا کرد که خود عمل خود را بگزیند یعنی دارای نیروی اختیار گردید که ما بین دو راه خطا و صواب، هر یک را بخواهد انتخاب کند. هر چند اهورا مزدا، به وسیله نیروی نیکی یعنی سپنتامینو و نیز به دستیاری " وهومنه " (یا بهمن = فرشته پندار نیک و نهاد خوب) همیشه آدمی را به سوی راستی می‌کشاند ولی در همان حال نیروی زشتی و بدی انگره مینو نیز در او ظهور یافته در خاطر او همواره وسوسه می‌کند. ازاین رو، تکلیف و وظیفه هر فرد بشر آن است که در دل خود ما بین آن دو منادی، یکی را اجابت کند. فرشته نیک را اطاعت کرده خوبی را اختیار کند و یا آنکه سخن دیو را شنیده و بدی را برگزیند. البته نیکان بدی را نمی‌پسندند (۲).

اخلاق زرتشتی در سطحی بسیار عالی قرار دارد و با تمام نیروی خود پند در نیک، گفتار نیک و کردار نیک را تأکید می‌کند. مقدسات اخلاقی را هرگز نمی‌توان به صورتی موجزتر از این عرضه داشت و این بهترین چیز است که می‌توان درباره اخلاق زرتشتی گفت. هرگونه انحرافی که از لحاظ دینی و فلسفی در آیین زرتشت روی داده باشد این نکته مسلم است که موبدان زرتشتی، همواره اخلاق را در یک سطح عالی نگاه داشته‌اند. یکی از خصوصیات در خور توجه این اخلاق، آن است که به هیچ‌وجه، التفاتی به ریاضت‌کشی و عزلت‌گزینی نداشته است. در وندیداد آمده است: کسانی که نمی‌خورند، نیرومند نیستند، نه توان نیکوکاری دارند نه برای کشاورزی آماده‌اند و نه برای فرزندآوری. در رساله «سد در» ذکر شده است: معنی روزه گرفتن،

پاک کردن قلوب خویش، نخست می‌کوشیدند تا در افکار خویش صادق و صمیمی باشند، برای آن‌که در افکار خویش صادق و صمیمی باشند نخست دانش خود را تا برترین مرز می‌گسترده، گسترش دانش، زاده پژوهش در احوال اشیا است. بنابراین، خرد در خانه آغاز می‌شود و بنیاد جامعه، زمانی منظم است که خانواده منظم باشد. کنفوسیوس با گوته، همداستان است که تکامل نفس، بنیاد تکامل جامعه است. از خلاق مکالمات کنفوسیوس می‌توان صورت انسانی آرمانی او، انسان خردمند، را که ترکیبی از فیلسوف و پارساست به دست آورد. ابرمرد کنفوسیوس، سه فضیلت دارد که یکی در نظر سقراط و دیگری در نظر نیچه و سومی در نظر عیسی مسیح فضیلت اعلا به شمار می‌رود: عقل، شجاعت و نیک‌خواهی (۲). آیین کنفوسیوس گاهی «دین‌لی» خوانده می‌شود و این کلمه‌ای ترجمه‌ناپذیر است که مفهوم اساسی تعالیم کنفوسیوس را تشکیل می‌دهد. این دارای دو جنبه است:

در مقام اصلی گسترده در رفتار شخصی، این کلمه به معنی آداب‌دانی در همه چیز یا انجام کار مناسب است، در مقام اصلی گسترده در مسایل اجتماعی، این کلمه به معنی نظم چیزها یا همه چیز در مکان صحیح خود می‌باشد (۴).

موضع مسلطی که کنفوسیوس در حیات عقلی چین پدید آورد کمابیش بیست و پنج قرن بی‌رقیب ادامه یافت (۶).

مارکام (markam) در کتابی که تحت عنوان تاریخ ایران نوشته، می‌گوید: ایران تنها کشوری است که در هیچ دوره‌ای از تاریخ خود هیچ نوع بتی نپرستیده است (۷).

حضرت زرتشت پیامبر ایران باستان بنا به هم‌داستانی محققان کنونی، حداقل حدود یک هزار و دویست سال قبل از میلاد مسیح می‌زیسته است (۸). او آئینی آورد که به دین زرتشت معروف شد. دینی که این پیغمبر ایرانی تعلیم فرمود یک آئین اخلاقی و طریقه یگانه‌پرستی است. هر چند مبادی و معتقدات بازمانده از پیشینیان را پایه و مبنای تعالیم خود قرار داد. ایرانیان زرتشتی، چندان شوقی به تفکرات فلسفی نداشتند و آئین زرتشتی نیز بیشتر به الهیات توجه داشت تا فلسفه. از طرفی، نبوغ عمل‌پسند ایرانی، تفکر فلسفی را به عنوان کوششی بیهوده در امور غیر عملی نکوهش می‌کرد. با این همه در میان ایرانیان، تفکراتی در زمینه حقایق جاودان هستی وجود دارد که فلسفه قدیم یونان از آن متأثر شده است. هم‌چنان که آئین مهر و آئین مانی در ایران

دکتر فرشته آهنگری: اخلاقیات در تمدن‌ها و ادیان باستان

همانا پرهیز از گناهان است و همه اعضای آدمی مانند چشم و زبان و گوش و دست و پا باید روزه‌دار باشند. داریوش بزرگ در فرمان‌های نوشته بر سنگ گفته است: ای انسان، این فرمان اهورامزداست به تو، بداندیش مباش، راه نیکی را رها مکن و آلوده گناه مشو (۴).

منابع

1. The new encyclopedia of Britannica 1998.,edition 15, Vol 18.
2. تاریخ جامع ادیان. جان بی ناس. ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات علمی- فرهنگی، چاپ نهم، ۱۳۷۷.
3. تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱، ترجمه احمد آرام، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۸.
4. تاریخ فلسفه شرق و غرب، ج ۱، زیر نظر سروپالی راداکریشنان، ترجمه خسرو جهاننداری، انتشارات علمی- فرهنگی، ۱۳۶۷.
5. Encyclopedia of America, International Edition, Vol. 22.
6. تاریخ فلسفه چین، چوجای و وینبرگ چای، مترجم ع. پاشایی، تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۹.
7. تاریخ فلسفه شرق و غرب، ج ۲، زیر نظر سرو پالی کریشنان، ترجمه دکتر جواد یوسفیان، ۱۳۶۷.
8. Wikipedia , the free encyclopedia.

